

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتاز

برگردان از: امین حسوری  
۲۶ اپریل ۲۰۱۴

## صدائی از «فمینیسم سیاه»:

بیانیه «گروه رودخانه کومباهی»\*

۱

### The Combahee River Collective Statement

اپریل ۱۹۷۷

\* «گروه رودخانه کومباهی» سازمانی متشکل از فمینیست‌های سیاهپوست لژیبن بود که بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰ تحت این نام در شهر بوستون امریکا فعالیت می‌کرد. نام این گروه به رویدادی حماسی در تاریخ مبارزات زنان سیاهپوست افریقائی-امریکائی اشاره دارد: به تاریخ دوم جون ۱۸۶۳ طی عملیاتی نظامی با طراحی و هدایت هریت تابمن ([Harriet Tubman](#))، مبارز فمینیست سیاهپوست، در رودخانه «کومباهی» واقع در کارولینای جنوبی، ۷۵۰ برده آزاد شدند. اعضای این گروه (کسانی چون، باربارا اسمیت، آودری لرد، چریل کلارک، آکاشا گلوریا هول و غیره) با انتخاب چنین نامی ضمن تأکید بر ماهیت رزمندگی فمینیسم سیاه، پیوستگی خود به روند تاریخی مبارزات فمینیسم سیاه را برجسته می‌سازند. «بیانیه گروه رودخانه کومباهی» یکی از متون کلیدی در مسیر رشد فمینیسم سیاه معاصر و مباحث نظری مربوطه است. [م.]  
متن حاضر ترجمه‌ای است از این منبع:

### [The Combahee River Collective Statement](#)

این بیانیه برای نخستین بار در مجموعه مقالاتی تحت این عنوان منتشر گردید:

### Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism

\* \* \*

یادداشت مترجم:

ایستائی آشکار فمینیسم لیبرال و صورت‌بندی‌های چپ میانه از فمینیسم، حداقل از سه دهه پیش تاکنون انتقاداتی اساسی نسبت به جریانات غالب فمینیسم غربی را در درون نخله‌های فمینیستی (و بیرون از آنها) برانگیخته است. در این میان

به تدریج فضائی فراهم شد تا تجربیات و آموزه‌های «فمینیسم سیاه»<sup>۱</sup> و فمینیسم «زنان رنگین‌پوست»<sup>۲</sup>، که همواره از منتقدان جدی فمینیسم سفید طبقه متوسطی بوده‌اند، از حاشیه به‌در آیند و در سطحی فراتر از حوزه مستقیم فعالیت‌هایشان (فضاهائی خرد در درون سپهر اکتیویستی جامعه آمریکا) رؤیت‌پذیر گردند و حتی به بخشی از محیط‌های آکادمیک کشور آمریکا راه یابند. شاید مهمترین رهیافتی که جریانات و فعالان «فمینیسم سیاه» و «زنان رنگین‌پوست» به نظریه فمینیستی افزوده‌اند، شیوه‌ای از نگرش و تحلیل ترکیبی باشد که بعدها «نظریه تلاقی»<sup>۳</sup> (intersectionality) نام گرفت. این نظریه، تلاقی همزمان حوزه‌های مختلف ستم و تبعیض، و همپوشانی آن‌ها در تجربیات زیستی لایه‌های وسیعی از زنان (از جمله- و به ویژه- زنان سیاه‌پوست) را مورد تأکید و بررسی قرار می‌دهد؛ حوزه‌هایی چون جنسیت و گرایش جنسی/ طبقه/ نژاد/ قومیت و ملیت، که تلاقی همزمان آن‌ها، سازوکارها و پیامدهای ستم بر این زنان را واجد کیفیتی ترکیبی و افزاینده می‌کند که خصلت‌های تشدید شده آن بسیار متفاوت از جمع مجزای اثرات هر یک از این حوزه‌های ستم است.

در «نظریه تلاقی» هم‌مانند اغلب نظریه‌ها- گرایش‌های مختلفی وجود دارد و از این رو، دور از انتظار نیست که در پهنه رویارویی‌های ایدئولوژیک (که بازتاب تضادهای عینی سپهر اجتماعی اند)، روایت‌ها و تعبیرهای متضاد راست و چپ از این نظریه وجود داشته باشد. از یکسو، از طریق آموزه بنیادی این نظریه می‌توان چهل‌تکه‌ای رنگارنگ از ستم عرضه کرد (با «قربانی» احاطه شده در میان پاره‌های این چهل‌تکه)، که نهایتاً با درکی لیبرالی از گونه‌گونی واقعیت، و با نگرش حقوق بشری و پلورالیستی به پهنه سیاست سازگار یا جمع‌پذیر باشد. از قضا در فضای آکادمیک

1 . Black Feminism

2 . Women of Color

با پیدایش جنبش زنان رنگین پوست این انگاره رایج که «زنان مجموعه همگنی هستند که اساساً تجربیات مشترکی را از سر می‌گذرانند» زیر سؤال برده شد. پیدایش این رویکرد نقادانه بخشی ریشه در آشکار شدن این واقعیت داشت که زنان سفید طبقه متوسطی قادر نبودند کل جنبش فمینیستی را در مقاطع تاریخی اوج‌گیری آن نمایندگی کنند. [م.]

3 . ترجمه بخش آغازین مدخل «اینترسکشنالیتی» در تارنمای «ویکی‌پدیا»:

اینترسکشنالیتی (Intersectionality) یا «نظریه تلاقی» ناظر بر همپوشانی‌ها و تلاقی‌های میان [تجربیات] گروه‌های مختلف تحت سلطه یا گروه‌های مختلف اقلیت است، و به طور مشخص، بر مطالعه اندرکنش‌های نظام‌های چندگانه سرکوب و تبعیض تمرکز دارد. «نظریه تلاقی» یک متدولوژی پژوهشی برای مطالعه روابط میان ابعاد و قیدهای چندگانه مناسبات اجتماعی و فرآیندهای شکل‌دهنده به سوژه‌هاست. این نظریه می‌کوشد این مسأله را بررسی کند که چگونه مقوله‌های مختلف زیست‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی از قبیل جنسیت، نژاد، طبقه، توانایی جسمانی، گرایش جنسی، پیوندهای قومی/گروهی و سایر محورهای هویت‌ساز، در سطوح چندگانه و اغلب همزمان وارد اندرکنش با یکدیگر می‌شوند و در ایجاد بی‌عدالتی نظام‌مند و نابرابری اجتماعی سهیم می‌شوند. اینترسکشنالیتی بر آن است که مفهوم‌پردازی کلاسیک از مکانیزم‌های سرکوب در جوامع، نظیر نژادپرستی، سکسیسم، هموفوبیا، ترنس‌فوبیا، و تعصبات عقیدتی مثل ناسیونالیسم مستقل از هم عمل نمی‌کنند؛ بلکه این اشکال ستم/سرکوب، با یک دیگر روابط درونی چندجانبه دارند و نظامی از سرکوب را ایجاد می‌کنند که تلاقی اشکال چندگانه تبعیض را بازتاب می‌دهد.

اصطلاح اینترسکشنالیتی به ویژه از دل جریانات فمینیسم سیاه رواج یافت، و ناظر بر این استدلال است که موقعیت فردستی یک زن سیاه‌پوست به سادگی با در نظر گرفتن زن بودن و سیاه بودن وی به طور مستقل از یک دیگر قابل فهم نیست؛ بلکه باید در بردارنده تلاقی‌ها و همپوشانی‌هایی باشد که مدام یک دیگر را تقویت می‌کنند.

به موازات تجربیات جنبش‌های فمینیستی چند نژادی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و تحلیل انتقادی این تجربیات، مفهوم اینترسکشنالیتی وارد حیطه نظریات جامعه‌شناسی شد [نه عیناً تحت همین نام]. مفهوم اینترسکشنالیتی [یا همزمانی]، به عنوان بخشی از دیدگاه‌های انتقادی «فمینیسم رادیکال» در انتهای دهه ۱۹۶۰، این تصور رایج در فمینیسم را زیر سؤال می‌برد که «جنسیت عامل اصلی تعیین‌کننده سرنوشت زنان است». [برگرفته و ترجمه از «ویکی‌پدیا»/ م.]

امریکا، جایی که «نظریه تلاقی» نفوذ قابل توجهی یافته است، چنین درک و قرائتی از آن رواج بیشتری دارد و از سوی دیگر، همین آموزه اساسی را می‌توان دست‌مایه پرسشی قرار داد که فهمی نظام‌مند از چگونگی تعامل سازوکارهای ستم و جایگاه‌ها و کارکردهای هم‌بسته حوزه‌های ستم در کلیت نظم سرمایه‌دارانه را جست و جو می‌کند؛ تا بر پایه فهم جامع‌تری از پیچیدگی‌های نظم مستقر و سازوکارهای بازتولید آن، بتوان خطوط کلی سیاست ره‌نمایی‌اش امروزی را فراچنگ آورد. گو این که از این منظر، «نظریه تلاقی» برکنار از نقادی نبوده است و از جمله به دلیل تأکیداتش بر «سیاست هویت» (توقف در مقوله هویت و تثبیت آن، به جای فراروی از آن با نقد و نفی سازوکارهای خلق هویت) مورد انتقاد واقع شده است.<sup>4</sup> همچنان‌که ناپسندیده بودن نظری صورت‌بندی کنونی «نظریه تلاقی» (نظیر پیوند نارسای آن با نقد اقتصاد سیاسی)، فضای کافی برای قرائت‌هایی فراهم می‌کند که به هم‌ارز سازی حوزه‌های ستم<sup>5</sup>، یا نفی پیوند ارگانیک این حوزه‌ها با کلیت نظام سرمایه‌داری (و بنیان‌های آن) گرایش دارند.

«نظریه تلاقی»، با وجود بیش از سه دهه حیات نظری-سیاسی آن تحت نام‌های مختلف، در پهنه فکری فمینیسم ایران کمابیش ناشناخته مانده است. در ویژه‌نامه‌ای که رفقای گروه «پروسه» به مناسبت هشت مارچ ۲۰۱۴ منتشر ساخته‌اند<sup>6</sup>، مقاله قابل تأملی در معرفی «نظریه تلاقی» ترجمه شده است<sup>7</sup>، که با مرور روند شکل‌گیری «نظریه

4. نوشته‌های زیر «نظریه تلاقی» را از همین زاویه مورد نقد قرار می‌دهند [م.]:

[I am a woman and a human: a Marxist feminist critique of intersectionality theory](#) - Eve Mitchell

[Marxist feminism as a critique of intersectionality](#)

[Marginalization is messy: Beyond intersectionality](#)

5. مقاله زیر نمونه چنین رویکردی (هم‌ارز سازی حوزه‌های ستم) را در فضای فمینیسم ایران به دست می‌دهد:

فاطمه صادقی؛ «جنسیت، طبقه، یا قومیت؟ نقدی بر سیاست هویت»

در این نوشته، اگرچه مؤلف با اشاره به هم‌پوشانی حوزه‌های ستم و فرودستی، به هویت‌های چندگانه ستم‌دیدگان در جامعه ایران ارجاع می‌دهد، و از این طریق می‌کوشد جداسازی‌های هویتی در فرآیند مبارزات اجتماعی را نفی کند، اما در عین حال به طور شگفت‌آوری بر هم‌ارز سازی حوزه‌های ستم تأکید می‌ورزد. تأکیدات متن بر ضرورت پرهیز از اولویت‌بندی حوزه‌های ستم، اگر چه بخشی بازتابی از هنجارهای رایج ضد تبعیض است، اما بیش از آن، بازتابی است از غلبه امروزی نگرش لیبرالی به مناسبات اجتماعی. چنین نگرشی، به لحاظ روش‌شناختی، جامعه را به منزله یک کلیت ارگانیک نمی‌بیند، و در مقابل، بر تکتک و تفکیک حوزه‌های برساننده نظم اجتماعی متکی است، و از این رو خواه ناخواه به دام آشکالی از جزئی‌گرایی می‌افتد. این همان تناقضی است که نقد «سیاست هویت» را به هدفی فراتر از دسترسی متن یاد شده تبدیل می‌کند. مشخصاً در امتداد چنین نگرشی (و در غیاب درک از جامعه به منزله کلیتی انضمامی و اندام‌وار)، در متن فوق از یکسو مقوله «طبقه»، به مثابه یک قلمروی هویتی جایگاه و کارکردی در کنار سایر قلمروهای هویتی می‌یابد؛ و از سوی دیگر، پهنه «سیاست» نیز به عنوان یک قلمرو مبارزاتی مستقل، جایگاهی در کنار سایر قلمروها و حوزه‌های هویت‌بخش و بسیج‌کننده سوژه‌های اجتماعی می‌یابد (مثلاً در ارجاع به بنیان‌های خیزش‌های بهار عربی).

در مجموع، از مقالاتی مانند نوشته فوق چنین به نظر می‌آید که بخشی از فمینیسم لیبرال ایرانی با آشکار شدن روز افزون پیامدهای اجتماعی سیطره نولیبرالیسم بر فضای جامعه، به بازخوانی شتابزده مسیر نظری گذشته خود روی آورده است. تلفیق این شتابزدگی با گرایش عام به فرافکنی، در بهترین حالت می‌تواند به افق نظری شناخته‌شده‌ای بینجامد که «کنش مقاومتی» را جایگزینی برای «مبارزه ره‌نمایی» قلمداد می‌کند (اشاره به مقاله‌ای از کوین اندرسون: «مقاومت در برابر رهائی»؛ ترجمه: مهرداد امامی). در هر حال، بدون پالایش درک مسلط لیبرالی (و حتی پسامردن) نسبت به مقوله ستم اجتماعی و سازوکارها و حوزه‌های بازتولید آن، نمی‌توان به رهیافتی مترقی از «نظریه تلاقی» دست یافت (گو این که در نوشته خانم صادقی هیچ گونه ارجاعی به نام این نظریه وجود ندارد). افق سیاسی محتمل این تلاش‌های گفتمانی، حرکت به سمت پذیرش صوری یا انفعالی هویت‌های چندگانه در شیوه‌هایی از مبارزات فمینیستی و اجتماعی است که پیشاپیش ادغام شدن در منطق کلان وضعیت را مسلم می‌گیرند. [م.]

6. دریافت نسخه پی‌دی‌اف ویژه‌نامه ۸ مارچ «انتشارات پروسه»

تلاقی» در پیوند با بستر تاریخی و اجتماعی پیدایش آن، می‌کوشد سویه‌های رهائی‌بخش این نظریه را برجسته سازد. در مقاله فوق به دفعات از گروه «رودخانه کومباهی» یاد می‌شود و نقل قول‌هایی از متون این گروه آورده می‌شود. گروه «رودخانه کومباهی» یکی از نخستین و جدی‌ترین جریانات فعال در حوزه فمینیسم سیاه معاصر - به موازات پیدایش موج دوم فمینیسم قرن بیستم- بوده است و فعالیت‌های نظری آنان نقش مهمی در مدون‌سازی و معرفی آرای فمینیسم سیاه و مشخصاً در شکل‌گیری «نظریه تلاقی» داشته است.<sup>۱</sup> متن پیش رو، بیانیه اعلام موجودیت این گروه، از پی سال‌ها فعالیت در قالب‌های جمعی و نام‌های دیگر است. امید است ترجمه این بیانیه بتواند ضمن آشناسازی مخاطب با تاریخچه این گروه و باورهای نظری و جهت‌گیری‌های مبارزاتی آن‌ها، اهمیت امروزی پرسش‌ها و دستاوردهای فمینیسم سیاه را برجسته سازد.

\* \* \*

## بیانیه «گروه رودخانه کومباهی»

ما گروهی از فمینیست‌های سیاه هستیم که از سال ۱۹۷۴ به طور منظم با یکدیگر در ارتباط بوده‌ایم [۱]. از آن زمان ما درگیر فرآیند تعریف و روشن‌سازی [خطوط کلی] سیاست خودمان بوده‌ایم و به موازات آن، همزمان درگیر انجام فعالیت‌های سیاسی از سوی گروه خودمان و یا در همکاری و ائتلاف با دیگر سازمان‌ها و جنبش‌های پیش‌رو بوده‌ایم. کلی‌ترین بازگویی از سیاست‌های ما در حال حاضر آن است که ما خود را به مبارزه فعال علیه ستم‌های نژادی، جنسی/جنسیت (sexual)، هتروسکشوال، و طبقاتی متعهد می‌دانیم. ما وظیفه مشخص خود را گسترش نوعی از تحلیل و کنش جامع می‌دانیم که بر پایه این واقعیت بنا شود که نظام‌های اصلی ستم [با یک دیگر] همبسته‌اند. ترکیب این ستم‌ها شرایط زیست ما را پدید می‌آورد. به عنوان زنان سیاه‌پوست، ما «فمینیسم سیاه» را یک جنبش سیاسی منطقی [و ضروری] برای مبارزه علیه پیوستار ستم‌های چندگانه و همزمانی می‌دانیم، که همه زنان رنگین پوست با آنها مواجه‌اند. در این بیانیه ما چهار سرفصل عمده زیر را مورد بحث قرار می‌دهیم: (۱) پیدایش فمینیسم سیاه معاصر (۲) آنچه بدان‌ها باور داریم، یعنی قلمروی ویژه سیاست ما (۳) مشکلات سازماندهی فمینیست‌های سیاه، به همراه تاریخچه کوتاهی از گروه خود ما (۴) مسایل و اقدامات فمینیسم سیاه.

7 . «فمینیسم سیاه و اینترسکشالیته»؛ شارون اسمیت، ترجمه: نیما کوشیار؛ «ویژنامه ۸ مارچ، انتشارات پروسه»، اسفند ۱۳۹۲

Sharon Smith, *Black feminism and intersectionality*; International Socialist Review, Issue 91, Winter 2013

8 . اعضای گروه «رودخانه کومباهی» در آثار و نوشته‌های خود از مفهوم تلاقی حوزه‌های ستم با عنوان «همزمانی» (Simultaneity) یاد می‌کردند. همین چارچوب مفهومی، بعدها در سال ۱۹۸۹، متأثر از مقاله‌ای از کیمبرلی کرنشو (Kimberlé Crenshaw)، «نظریه تلاقی» نام گرفت و سپس در دهه ۱۹۹۰ از طریق آثاری چون نوشته‌های پاتریشیا هیل کالینز (Patricia Hill Collins) درباره فمینیسم سیاه، اهمیت و جایگاه آکادمیک آن، به ویژه در ساحت جامعه‌شناسی زنان و جامعه‌شناسی فمینیستی برجسته شد. [برگرفته و ترجمه از «ویکی‌پدیا»/م.]

## 1. پیدایش فمینیسم سیاه معاصر

پیش از نگریستن به توسعه سال‌های اخیر فمینیسم سیاه، مایلم تصدیق کنیم که خاستگاه‌های ما به واقعیت تاریخی مبارزات پیوسته زنان افرو-امریکائی باز می‌گردد؛ به مبارزات مرگ و زندگی این زنان برای بقاء و رهایی. مناسبات بسیار منفی زنان سیاه با نظام سیاسی امریکا (نظامی از حکمرانی مرد سفیدپوست) همواره از سوی اعضای ما ناشی از [عمل‌کرد] دو حوزه ستم نژادی و ستم جنسی/جنسیتی تلقی شده است. همان‌طور که آنجلا دیویس در اثر خود به نام «تأملاتی در نقش زنان سیاهپوست در جوامع بردگان»<sup>9</sup> اشاره کرده است، «زنان سیاه همواره موضعی مخالف در برابر حکمرانی [قواعد] مرد سفیدپوست اتخاذ کرده‌اند -گیریم تنها با ابراز بیان‌های جسمانی-؛ آن‌ها خواه به شیوه‌های نمایشی [و نمادین]، و خواه با شیوه‌های ظریف دیگر، همواره به طور فعالی در برابر تهاجم این قواعد تحمیلی بر خودشان و بر اجتماعاتشان مقاومت کرده‌اند. زنان سیاهپوست اکتیویست همواره وجود داشته‌اند؛ برخی شناخته شده‌اند، نظیر: سوجورنر تروث (Sojourner Truth)، هریت تابمن (Harriet Tubman)، فرانسیس هارپر (Frances Harper)، آیدا ولز برنت (Ida Wells Barnett)، و ماری چرچ ترل (Mary Church Terrell)؛ و هزاران هزار نفر ناشناخته. که همگی آنان آگاهی مشترکی از این واقعیت داشتند که چگونه هویت جنسی/جنسیتی آنان در ترکیب با هویت نژادی‌شان، سراسر وضعیت زیستی آنان و کانون تمرکز مبارزات‌شان را یکتا می‌سازد. فمینیسم سیاه معاصر ثمره فداکاری‌های شخصی، ایستادگی‌ها و رزمندگی‌های نسل‌های بی‌شماری از مادران و خواهران است.

در پیوند با موج دوم جنبش زنان امریکا در اواخر دهه شصت، فصل تازه‌ای برای حضور فمینیسم سیاه گشوده شد. زنان سیاهپوست، زنان جهان سوم، و زنان کارگر از همان آغاز جنبش فمینیستی درگیر این جنبش و همراه با آن بوده‌اند، اما هم نیروهای ارتجاعی/واپس‌گرای (reactionary) بیرونی، و هم نژادپرستی و نخبه‌گرایی درون خود جنبش فمینیستی در جهت محو و کمرنگ‌سازی حضور ما عمل کرده‌اند. در سال ۱۹۷۳ جمعی از فمینیست‌های سیاه، ابتداء در نیویورک، ضرورت شکل بخشیدن به گروه جداگانه‌ای از فمینیسم سیاه را حس کردند. این امر به تأسیس «سازمان ملی فمینیست‌های سیاه»<sup>10</sup> منجر شد.

سیاست‌های فمینیست‌های سیاه همچنین پیوند آشکاری با جنبش‌های رهایی سیاهان دارند، به ویژه جنبش‌هایی که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شکل گرفتند. بسیاری از ما در این جنبش‌ها (شامل: جنبش حقوق مدنی، جنبش ملی‌گرایی سیاهان، و جنبش پلنگان سیاه) فعال بوده‌ایم و سراسر حیات‌مان به طور وسیعی از ایدئولوژی‌ها و اهداف این جنبش‌ها (و تکنیک‌های معطوف به این اهداف) تأثیر پذیرفته و تغییر کرده است. تجربیات ما و بیداری ما در درون این جنبش‌های رهایی‌بخش، به همراه تجربیات‌مان از محیط چپ مردانه «سفید-محور» منجر به آن شد که ضرورت پرورش سیاست خاص خود را دریابیم؛ سیاستی که از یکسو خلاف سیاست زنان - فمینیست - سفید ضد نژادپرستی باشد، و از سوی دیگر خلاف سیاست مردان سیاهپوست و سفیدپوست، سیاستی ضد ستم‌ها و تبعیض‌های جنسی/جنسیتی<sup>11</sup> (sexism) باشد.

تکوین و پیدایش فمینیسم سیاه همچنین به طور انکارناپذیری با سوبه‌ای شخصی همراه بوده است؛ به این معنی که ادراک سیاسی برآمده از تجربیات شخصی در زندگی‌های فردی زنان سیاهپوست در پیدایش فمینیسم سیاه سهم داشته

9 . Angela Davis, *Reflections on the Black Woman's Role in the Community of Slaves*

10 . National Black Feminist Organization: NBFO

11 . در ترجمه فارسی مفهوم سکسیسم (sexism) در قالب یک واژه، دشواری‌هایی وجود دارد: از یکسو می‌توان این مفهوم را در معنای عام «زن‌ستیزی» به کار گرفت؛ و از سوی دیگر می‌توان با این مفهوم به طور توأمان به تبعیض‌ها و ستم‌های رایج جنسی و جنسیتی ارجاع داد. در این متن بنا به زمینه معنایی جملات در بر دارنده این واژه، یکی از تعابیر فوق مورد استفاده قرار گرفته است. با این حال در هر مورد کلمه لاتین در درون هلال آمده است تا خواننده خود تصمیم‌گیرنده نهایی باشد. [م.]

است. ما فمینیست‌های سیاه و شمار وسیع‌تری از زنان سیاه‌پوست که اساساً خود را فمینیست تعریف نمی‌کنند همگی ستم جنسی/جنسیتی را همچون بخش ثابتی از هستی روزمره خود تجربه کرده‌ایم. به عنوان کودک ما دریافتیم که از پسرها متفاوتیم و این که ما [به خاطر رنگ پوست‌مان] متفاوت رفتار می‌شد. برای مثال به طور همزمان به ما گفته می‌شد که برای داشتن وقار زنانه و نیز برای این که خود را کمتر در معرض اعتراضات مردم سفید قرار دهیم، ساکت باشیم. زمانی که بزرگتر شدیم، از خطر سواستفاده جسمانی و جنسی از سوی مردان آگاه شدیم. با این وجود، ما قادر نبودیم آنچه را که برای ما چنین واضح بود و می‌دانستیم واقعاً - به طور دایم - رخ می‌دهد مفهوم‌پردازی کنیم.

فمینیست‌های سیاه اغلب درباره تجربیات‌شان از احساس جنون حرف می‌زنند؛ تجربیاتی مربوط به زمانی پیش از این که از مفهوم سیاست جنسیتی/جنسی، سلطه مردسالار (patriarchal rule)، و به ویژه از فمینیسم، و تحلیل و کنش سیاسی که ما زنان در مبارزات‌مان علیه ستم استفاده می‌کنیم، آگاه شوند. این واقعیت که سیاست نژادی و در واقع نژادپرستی عواملی فراگیر و نافذ در زندگی‌های ما هستند، به ما اجازه نداده است و هنوز هم به بیشتر ما زنان سیاه‌پوست اجازه نمی‌دهد که به طور عمیق‌تری در تجربیات‌مان بنگریم و از آنجا آگاهی‌هایمان را به اشتراک بگذاریم و رشد دهیم؛ تا بتوانیم سیاستی را بنا کنیم که زندگی‌هایمان را تغییر بدهد و ستم‌هایی که بر ما وارد می‌شود را به طور قطعی و گریزناپذیری پایان دهد. رشد و پیشرفت درونی ما همچنین باید با جایگاه اقتصادی و سیاسی معاصر مردم سیاه هم‌بسته باشد. نسل سیاهان جوان پس از جنگ جهانی دوم نخستین نسلی بود که قادر شد به طور حداقلی از برخی فرصت‌های معین تحصیلی و شغلی برخوردار گردد، امکانی که پیش از آن کاملاً به روی مردم سیاه بسته بود. اگر چه جایگاه اقتصادی ما سیاهان همچنان در پایین‌ترین سطح هرم اقتصاد سرمایه‌داری امریکا جای دارد، تعداد معدودی از ما توانستیم در این فرآیند گشایش محدود درهای تحصیلی و شغلی (به روی سیاهان)، از امکانات معینی بهره‌مند شویم که به طور بالقوه ما را قادر می‌سازند به طور مؤثرتری علیه ستم مبارزه کنیم.

در آغاز، داشتن دیدگاه‌های توأمان و ترکیبی در ضدیت با نژادپرستی و زن‌ستیزی ما را به سوی یک دیگر جلب کرد؛ و هنگامی که به لحاظ سیاسی رشد یافتیم، ما همچنین خود را علیه ستم هتروسکشوال و ستم اقتصادی تحت [نظام] سرمایه‌داری تعریف کردیم.

ادامه دارد